

۱۳۱۴۸۳۶

شیعه‌شناسی - ۳

ابراهیم منه‌اج (دشتی)

کارنامه سیاسی امام علی (ع)
در فتح البلافه

نگاه
نشر نگاه معاصر

کارنامه سیاسی امام علی (ع) در نهج البلاغه

مؤلف

ابراهیم منهاج (دشتی)

ناشر: نشر نگاه معاصر (وابسته به مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر) / مدیر هنری: باسم الرسام
حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هما (امید سیدکاظمی) / لیتوگرافی: نوید
چاپ و صحافی: فرنو / چاپ اول: ۱۳۹۴ / شمارگان: ۱۱۰۰ / قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۴۰-۱۹-۹

کتابخانه

نشانی: نمایندگی - شهرک محلاتی - فاز ۲ مخابرات - بلوک ۳۸ - واحد ۲ شرقی
تلفن: ۰۲۱-۴۴۸۶۹۹۹ / پست الکترونیک: negahe.moaser94@gmail.com

سرشناسه	منهاج، ابراهیم، ۱۳۲۰-، شارح.
عنوان قراردادی	نهج البلاغه / شرح.
عنوان و نام پدیدآور	کارنامه سیاسی امام علی علیه السلام در نهج البلاغه به صورت موضوعی / تألیف ابراهیم منهاج (دشتی).
مشخصات نشر	تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	۳۱۶ ص.
شابک	978-964-9940-19-9
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.	
عنوان دیگر	نهج البلاغه. شرح.
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه - نقد و تفسیر.
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه - سیاست و حکومت.
شناسه افزوده	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه. شرح.
رده‌بندی کنگره	BP۳۸ / ۰۴۲۳ / م ۸۳ ۱۳۹۳
رده‌بندی دیویی	۲۹۷/۹۵۱۵
شماره کتابشناسی ملی	۱۸۲۸۷۱۲

فهرست

مقدمه: بحث دینی درباره سند نهج البلاغه	۱۰
چرا بیانات روایت شده از امام (ع) در نهج البلاغه در زمان خود او تألیف نشد؟	۱۰
چرا احادیث روایت شده از حضرت زین العابدین (ص) در زمان خود او تألیف نشد؟	۱۲
چرا احادیث روایت شده از امامان شیعه (ع) در زمان خود آنها تألیف نشد؟	۱۶
تحقیق در نهج البلاغه برای استنباط ناسخ و ایالات	۲۰
۱. در خطبه ۱	۲۱
۲. در خطبه ۱۷	۲۱
۳. در خطبه ۱۸	۲۲
۴. در خطبه ۸۷	۲۳
۵. در خطبه ۹۱	۲۴
۶. در خطبه ۲۱۰	۲۴
۷. در خطبه ۲۲۲	۲۵
۸. در خطبه ۲۳۹	۲۶
۹. در حکمت ۹۸	۲۶
۱۰. در وصیت نامه امام (ع) به امام حسن (ع)	۲۷
۱۱. در حکمت ۳۱	۲۹
۱۲. در حکمت ۹۲	۳۰
۱۳. در حکمت ۱۰۵	۳۰
۱۴. در حکمت ۳۳۸	۳۰
۱۵. در حکمت ۱۴۷	۳۰

- ۳۱..... اشاره‌ای به اصل و قاعده سمحی سهله بودن احکام اسلام
- ۳۲..... نتایج حاصله از مطالب فوق
- ۳۲..... ۱. لازمه سمحی سهله بودن اسلام
- ۳۳..... ۲. علم و معرفت مورد نظر امام (ع)
- ۳۳..... ۳. منبع علم در نظر امام (ع) کتاب خداست
- ۳۴..... ۴. روش تحصیل علم و معرفت از نظر امام (ع)
- ۳۵..... ۵. نظریه از تعقیق در جمله «و الکفر علی أربع دعائم...» در حکمت ۳۰
- ۳۵..... ۶. نقش عترت و اهل بیت
- ۳۶..... ۷. میزان تکیه بر حدیث
- ۳۷..... نکات برجسته‌ای از کارنامه سیاسی امام علی (ع)
- ۳۷..... الف. نکات برجسته‌ای از سیاست او پیش از به دست گرفتن خلافت
- ۳۷..... ۱. خودداری از بیعت با بویک
- ۳۷..... ۲. امتناع از بیعت با بویک
- ۳۷..... ۳. همکاری فکری با حنفا در مسائل سیاسی و فقهی
- ۳۸..... ۴. تقدیر از کارهای مثبت حنفا
- ۳۸..... ۵. گذشت از حق خود و بیعت با حسن
- ۳۹..... ۶. سعی در اصلاح بین عثمان و مخالفان او
- ۴۰..... ۷. اتمام حجت وقتی بعد از قتل عثمان آمدند و او بیعت نکرد
- ۴۰..... ب. نکات برجسته‌ای از سیاست امام علی (ع) در زمان خلافت
- ۴۰..... ۱. استناد به انتخاب و بیعت مردم برای دفاع از مشروعیت خلافت خود
- ۴۲..... ۲. هدف امام (ع) از حکومت
- ۴۴..... ۳. مصادره قنایع عثمان در اولین قدم برای اجرای عدالت
- ۴۴..... ۴. رفع تبعیض و ایجاد برابری در حقوق از بیت‌المال
- ۴۷..... ۵. حذف بذل و بخشش‌های خلیفه از بیت‌المال
- ۴۸..... ۶. استکبارستیزی
- ۵۰..... ۷. ساده‌زیستی
- ۵۱..... ۸. جلوگیری از تشریفات
- ۵۱..... ۹. جلوگیری از ستایش و تعظیم و تجلیل نسبت به خود
- ۵۲..... ۱۰. ابعاد و آثار عمیق عدالت اجتماعی مورد نظر امام (ع)
- ۵۴..... ۱۱. از مردم می‌خواست که انتقاد و نظرات خود را به او بگویند

۱۲. تبری از سیاست‌کاری ۵۴
۱۳. مخالفت شدید با نظریه (هدف واسطه را توجیه می‌کند) ۵۴
۱۴. زیر نظر گرفتن عمال و کارگزاران خود ۵۵
۱۵. برخورد قاطع با متخلفان ۵۶
۱۶. عدم توقع اطاعت مطلق از مردم ۵۷
۱۷. عدم تحمیل نظر خود بر دیگران ۵۸
۱۸. عدل، تسلیب در برابر تقاضای باطل خوارج ۵۹
۱۹. رتبه‌بندی خطبه‌ها و نامه‌های امام (ع) که مبین سیره و روش سیاسی او است ۶۱
۱. خطبه ۱۵. درباره قطایع عثمان که آنها را مصادره کرد ۶۱
۲. خطبه ۲۰۷. بیان نامی که بعد از بیعت طلحه و زبیر با آنها صحبت کرده ۶۱
۳. نامه ۷۰. به معاویه بن حنف که عامل او بر مدینه بود ۶۷
۴. خطبه ۱۲۶. زمانه که خطر مساوی قرار دادن حقوق به او انتقاد شد ۶۹
۵. خطبه ۲۲۴. درباره بیعت از ظالم و ردّ خواست عقیل و ردّ هدیه ۷۱
۶. خطبه ۲۳۲. ردّ خواست عبدالله بن زمره که از شیعیان او بود ۷۵
۷. نامه ۴۳. به مصقله بن هبیره که نامه‌ها را بر او دوشیر گوره ۷۶
۸. خطبه ۴۴. زمانی که مصقله بن هبیره به معاویه گریخت ۷۸
۹. خطبه ۲۰۹. وقتی که به عیادت علاء بن زیاد حارثی رفته بود و نهی برادر او عصام بن زیاد یا ربیع بن زیاد از ریاضت و رهبانیت ۷۹
۱۰. بخشی از خطبه ۱۶۰. لباس وصله‌دار برای من بهتر است ۸۲
۱۱. خطبه ۲۱۶. درباره حقوق متقابل حاکم و مردم و نهی از نکات و تضای انتقاد ۸۳
۱۲. خطبه ۷۱. گذشت از حق خود در خلافت به خاطر حفظ وحدت و صلح در دنیا ۹۷
۱۳. خطبه ۹۲. امتناع از قبول خلافت و اعلام اطاعت و همکاری با خلیفه دیگر ۱۰۰
۱۴. خطبه ۳۳. حکومت ارزشی ندارد مگر برای احقاق حق و دفع باطل ۱۰۷
۱۵. خطبه ۴۱. سیاست‌بازی غیر از تدبیر و چاره‌اندیشی است ۱۱۰
۱۶. خطبه ۲۰۰. معاویه از من باسیاست‌تر نیست بلکه او سیاست‌باز است ۱۱۲
۱۷. نامه ۵. به اشعث بن قیس وقتی که والی آذربایجان بود ۱۴۲
۱۸. خطبه ۱۹. سرکوب اشعث بن قیس در حین سخنرانی وقتی که به او اعتراض کرد ۱۴۳
۱۹. نامه ۱۹. به یکی از والیان خود درباره رعایت حال غیر مسلمین ۱۴۷
۲۰. نامه ۲۵. دستوری برای مأمورین جمع زکات که متضمن نکات دقیقی است ۱۴۸
۲۱. نامه ۲۶. به یکی از عاملان خود که مأمور جمع زکات شده بود ۱۵۲

- ۲۲: نامه ۲۰ به زیاد بن ابیه وقتی که قائم مقام عبدالله بن عباس والی بصره بود ۱۵۵
- ۲۳: نامه ۲۱ به زیاد بن ابیه ۱۵۶
- ۲۴: نامه ۴۴ به زیاد بن ابیه وقتی که معاویه خواست او را به عنوان برادر به خود ملحق نماید و جریان الحاق زیاد به ابوسفیان ۱۵۷
- ۲۵: نامه ۳۳ به قثم بن عباس والی مکه درباره نفوذ جاسوسان معاویه در بین حجاج ۱۵۹
- ۲۶: نامه ۶۷ به قثم بن عباس والی مکه درباره برگزاری مراسم حج ۱۶۱
- ۲۷: نامه ۲۷ به محمد بن ابی بکر وقتی که او را به حکومت مصر منصوب نمود ۱۶۴
- ۲۸: نامه ۳۴ به محمد بن ابی بکر که از عزل خود و اعزام مالک اشتر به جای او ناراحت شده بود ۱۷۰
- ۲۹: نامه ۲۰ به عبدالله بن عباس درباره شهادت محمد بن ابی بکر و اشغال مصر ... ۱۷۲
- ۳۰: نامه ۳۰ به مالک اشتر که مالک اشتر را به آنجا منصوب نمود ۱۷۴
- ۳۱: نامه ۴۰ در توبیخ یکی از کارگزاران خود ۱۷۶
- ۳۲: نامه ۴۱ در توبیخ یکی از عمال خود که گفته شده عبدالله بن عباس بوده ۱۷۷
- ۳۳: نامه ۴۵ به عثمان بن حنیفه که شرکت او در یک مهمانی اشرافی اعتراض کرده ۱۸۲
- ۳۴: نامه ۴۶ چند تذکر به یکی از عمال خود ۱۹۷
- ۳۵: نامه ۴۷ وصیت به بنی عبدالمطلب - از ضربت ابن ملجم ۱۹۹
- ۳۶: نامه ۵۰ به فرماندهان مناطق مرزی و اشاره به حقوق آنها بر خود ۲۰۰
- ۳۷: نامه ۵۱ به مأمورین جمع آوری خراج یعنی مالک اشتر زمین های کشاورزی دولتی ۲۰۴
- ۳۸: نامه ۵۹ به عامل منطقه حلوان ۲۰۶
- ۳۹: نامه ۶۰ به عمالی که سپاه او از منطقه تحت حکومت انصاری ورمی کرد ۲۰۸
- ۴۰: نامه ۶۱ توبیخ کمیل بن زیاد که به خاطر حمله به یک منطقه تحت حکومت معاویه محل مأموریت خود را رها ساخته بود ۲۱۰
- ۴۱: نامه ۷۱ توبیخ عامل خود منذر بن جارد که به بیت المال خیانت کرده ۲۱۲
- ۴۲: نامه ۷۶ تذکراتی به عبدالله عباس وقتی که او را به حکومت بصره منصوب کرد ۲۱۴
- ۴۳: نامه ۷۹ به والیان مناطق تحت حکومت خود وقتی که به خلافت انتخاب شد ۲۱۴
- ۴۴: نامه ۵۳ عهدنامه مالک اشتر ۲۱۵
- توضیحات عهدنامه مالک اشتر ۲۳۲
۱. توضیح مختصری درباره مصر ۲۴۶
۲. توضیح مختصری درباره مالک اشتر ۲۴۷
۳. یک اشتباه عجیب ۲۴۸

۲۴۹	۴. اهداف و وظائف حکومت
۲۴۹	۵. اهمیت تعهد و التزام به وظائف
۲۵۰	۶. متمرکز شدن در مسئولیت با تمام وجود
۲۵۱	۷. مهار کردن نفس
۲۵۲	۸. اهمیت نظرسنجی
۲۵۳	۹. اصل محبت به همه ملت حتی غیر مسلمانان و گذشت از خطاهای آنها
۲۵۴	۱۰. درگیری با مردم به معنی درگیری با خداست
۲۵۴	۱۱. از مومنین پشیمان نشو
۲۵۴	۱۲. از مجرمین شادمان نشو
۲۵۵	۱۳. برخاش قابل رجحان بازات نکن
۲۵۵	۱۴. بادر یاست از دغ خود بیرون نما
۲۵۶	۱۵. خودبزرگ بینی به معنی قابله با خدا است
۲۵۷	۱۶. حق مردم را از خود سگان خراب گیر و به آنها ادا کن
۲۵۷	۱۷. عامل عمده تغییر نظام یا حکومتان
۲۵۸	۱۸. ترجیح مصالح اکثریت بر مصالح خاص
۲۵۹	۱۹. خواص توقع بیشتر دارند و کارایی کمتر
۲۵۹	۲۰. اهمیت ستر عیوب مردم
۲۶۰	۲۱. اجرای حدود در حد ضرورت است
۲۶۰	۲۲. اعتماد به مردم را یک اصل قرار بده
۲۶۱	۲۳. شرایط مشاورین
۲۶۲	۲۴. شرایط وزراء و معاونان
۲۶۳	۲۵. ترجیح معاونان منتقد بر سایرین
۲۶۴	۲۶. دوستان خود را عادت بده که تو را ستایش نکنند
۲۶۴	۲۷. یک اصل مهم تربیتی
۲۶۵	۲۸. اهمیت جلب اعتماد مردم
۲۶۷	۲۹. تغییر سنت های حاکمان پیش از خود را اصل قرار نده
۲۶۷	۳۰. رقابت حاکمان جدید با حاکمان پیش از خود
۲۶۹	۳۱. اهمیت مذاکره با اهل نظر
۲۶۹	۳۲. تقسیم اقشار جامعه به هفت قشر
۲۷۰	۳۳. نیاز و وابستگی این اقشار به یکدیگر

۳۴. تأمین بودجه نیروی نظامی و انتظامی از عایدات زمین‌های کشاورزی دولتی ۲۷۰
۳۵. کارمندان و حقوق‌بگیران ۲۷۱
۳۶. همه این اقشار بر حاکم حق دارند ۲۷۲
۳۷. دستورات امام (ع) درباره نیروهای مسلح ۲۷۲
۳۸. شرایط گزینش فرماندهان نیروهای مسلح ۲۷۲
۳۹. اشاره‌ای به نحوه آموزش نظامی در آن زمان ۲۷۳
۴۰. اشاره‌ای به برخی اختیارات حاکمان مناطق در آن زمان ۲۷۳
۴۱. ایجاد ارتباط نزدیک با نخبگان نیروهای مسلح ۲۷۴
۴۲. نقش خانه‌اده و طایفه در تربیت افراد در آن زمان ۲۷۴
۴۳. تأمین احتیاجات نیروهای مسلح ۲۷۵
۴۴. یک مسئله معتبر ۲۷۶
۴۵. تقدیر از فداکاری‌های برخی نیروهای مسلح ۲۷۷
۴۶. دقت و عدالت در تعیین درجات و مراتب نیروهای مسلح ۲۷۷
۴۷. معنی آیه «أطیعوا الله و اطیعوا الرسول و أُولی الامر منکم» ۲۷۸
۴۸. شرایط قاضیان ۲۸۱
۴۹. نظارت بر قضاوت قاضیان ۲۸۲
۵۰. نحوه انتخاب کارگزاران ۲۸۳
۵۱. مجازات کارگزاران متخلف ۲۸۴
۵۲. اصلاح کشاورزی و رسیدگی به امور کشاورزان ۲۸۵
۵۳. منشیان و متصدیان امور دفتری ۲۸۷
۵۴. توجه به بازرگانان و صنعتگران ۲۸۸
۵۵. نقدی بر دیدگاه اقتصادی ۲۹۰
۵۶. اقتصاد آبستن تغییراتی است ۲۹۰
۵۷. رسیدگی به محرومان ۲۹۱
۵۸. رسیدگی مستقیم به شکایات ۲۹۲
۵۹. التزام به عبادت خاص ۲۹۴
۶۰. اهمیت نمازهای شبانه‌روزی ۲۹۵
۶۱. رعایت حال اضعف مأمومین در نماز جماعت ۲۹۵
۶۲. خطر ترویج خرافات به بهانه رعایت حال اضعف مأمومین در عصر حاضر ۲۹۵
۶۳. فاصله گرفتن حاکم از مردم او را منحرف می‌کند ۲۹۶

۶۴.	ریشه فساد اداری و راه علاج آن	۲۹۸
۶۵.	حق را درباره همه اجرا کن به هر قیمت که تمام شود	۳۰۰
۶۶.	نگذار مردم بدگمان شوند	۳۰۱
۶۷.	چند نکته درباره قرارداد صلح با دشمن	۳۰۱
الف.	پذیرش صلح	۳۰۱
ب.	احتیاط بعد از صلح	۳۰۲
ج.	التزام با صلح و وفای به آن	۳۰۲
د.	وجود وفای به عهد مورد اتفاق بین همه ادیان و ملل است	۳۰۲
هـ.	احترام عهد و پیمان اختصاص به دین و ملتی ندارد	۳۰۳
و.	متن پیمان باید در قریح و قابل تأویل باشد	۳۰۳
ز.	عدم جواز نقص پیمان با تأویل معنی متن آن	۳۰۳
ح.	عدم جواز نقض پیمان در خروج از مضیقه	۳۰۴
ط.	آیا وجوب وفا به پیمان صلح با دشمن، با وجوب جهاد ابتدایی سازگار است؟	۳۰۴
ک.	نهی از قتل نفس به خاطر عدم حکومت	۳۰۷
ل.	عدم خودداری از پرداخت دیه در قتل	۳۰۸
	چند دستور اخلاقی و سیاسی مهم	۳۰۸
الف.	هشدار از خودپسندی	۳۰۸
ب.	هشدار از منت‌گذاری، بزرگ‌نمایی خدمات و مدح و ستایش	۳۰۹
ج.	تدبیر در امور	۳۱۰
د.	نهی از به خود اختصاص دادن چیزهای عام‌المنفعه	۳۱۱
هـ.	نهی از خشونت	۳۱۲
	اجتهاد با تجرید از خصوصیات زمانی و مکانی	۳۱۳
	شروط الگو قرار دادن سیره امام (ع) و استفاده از این عهدنامه	۳۱۳
	دعای برای تحصیل رضایت خدا و مردم و حسن شهرت و عاقبت به خیری	۳۱۵
	حکمت‌های مربوط به این بخش یعنی کارنامه سیاسی	۳۱۵

مقدمه

بحث دیگری درباره سند نهج البلاغه

چرا بیانات امام (ع) در نهج البلاغه در زمان خود او نوشته و تألیف نشد؟

همان طور که در مقدمه مدلل یعنی خلافت و امامت در نهج البلاغه ضمن بحث درباره سند بیانات منسوب به امام (ع) در نهج البلاغه، اشاره شد، غیر از قرآن کریم هیچ کتابی وجود ندارد که همه مطالب نهج را آن قطعی الصدور باشد نه نهج البلاغه و نه غیر آن. و در همان جا توضیح دادیم که روش ما در استناد به نهج البلاغه برای اثبات یا نفی هر مطلب به این نحوه نیست که هر یک از جملات آن را یک سند مسلم به حساب آوریم بلکه تکیه و استناد ما به مطالبی است که به طور شواهد و اقواتر معنوی و اجمالی در نهج البلاغه تکرار شده باشد یا مطابق قرآن کریم باشد. شواهد مسلم تاریخی و علمی صحت آن را تأیید نماید. در غیر این سه مورد ملتزم به مفاد آن هستیم و به آن استناد نمی‌کنیم. هر چند که هر جمله را در جای خود توضیح دهیم چون رضی عنہ مفاد هر جمله لزوماً به معنی پذیرش مفاد آن نیست.

در اینجا به مطلب دیگری در ارتباط با سند نهج البلاغه می‌پردازیم و آن این است که چرا و به چه دلیل مطالب مندرج در نهج البلاغه و سایر بیانات امام (ع) در زمان خود او نوشته و در یک کتاب تألیف نشد که مطالب آن بدون دغدغه در سند یا احتمال دخل و تصرف در همه اعصار مورد استفاده قرار گیرد؟ با این که اکثر خطبه‌ها و تمام نامه‌های حضرت امام (ع) که در نهج البلاغه آمده در زمان خلافت او، و در کوفه بیان و صادر شده و در آن زمان مسلمین در اثر اختلاط با ملت‌های متمدن با تألیف کتاب آشنا شده بودند و علاوه بر خود امام (ع) بسیاری از دوستان او به اهمیت این مطالب توجه داشتند ولی در

عین حال به نوشتن و جمع‌آوری و تألیف آنها پرداختند که نسل‌های بعدی بتوانند از آنها استفاده نمایند.

یکی از شواهد این امر مطلبی است که در حکمت ۲۶۶ آمده، حکمت ۳۱ (الإیمان علی أربع دعائم) پاسخ به تقاضای کسی بوده که از امام (ع) خواسته بود ایمان را برای او تعریف نماید و امام (ع) به او گفته فردا بیا تا در محضر عموم ایمان را برای تو تعریف نمایم تا اگر تو گفته مرا فراموش کنی دیگری آن را حفظ کند و فرموده کلام مانند یک شیء گریزان است، یکی آن را از دست می‌دهد و دیگری آن را به چنگ می‌آورد.

معنی این کلام این است که خود امام (ع) گاهی در صدد این برآمده که مطالبی که بیان می‌کند از دست نرود و فراموش نشود و خطر فراموش شدن و ضایع شدن را احساس می‌کرده ولی در عین حال متضاد نکرده که مطالب او نوشته و گردآوری شود. این جریان بدون هیچ ابهامی است. مطلب او و شن می‌کند که نوشتن آن بیانات و ثبت آن در دفتر برای نگهداری آن برای نسل‌های آینده با هیچ وجه مطرح نبوده است.

ابن ابی‌الحدید در شرح خطبه ۸۸ «(إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيَّ عِبْدَ أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ)» درباره اهمیت این خطبه و امثال آن مطلبی نوشته که خلاصه آن چنین است: «چنین مطالبی در ذهن هیچ عارف و مفسر و مفسر کرده حتی خواص آنها بلکه اگر کسی در صدد این برآمده بود که این مطالب را بنویسد و بیاموزد هم قدرت درک و فهم آن نداشتند».

بنابراین اهمیت این مطالب و بی‌بدیل و بی‌نظیر بودن آنها از نیاز نسل‌های آینده به آنها یک مطلب واضح و آشکار بوده ولی در عین حال برای ثبت و ضبط آنها و نوشتن آنها در یک کتاب هیچ اقدامی صورت نگرفته، حتی اینکه در این زمینه هیچ اقدامی هم از سوی کسی مطرح نشده است.

توجه: همان‌طور که در اثناء کلام به آن اشاره شد منظور این است که چرا این گونه بیانات - که در نظر شیعه - تالی تلوقرآن محسوب می‌شود، چرا مانند قرآن در یک یا دو جلد نوشته و تألیف نشد که در همه اعصار و قرون، مانند قرآن قطعی‌السند باشد و در اختیار عموم قرار گیرد؟ بنابراین، وجود نوشته‌هایی به نام جفر و جامعه و کتاب علی که در بعضی اخبار آحاد نقل شده و معنی آنها هم به درستی روشن نیست، بر فرض صحت از موضوع این بحث خارج است چون آن کتاب‌ها در دسترس عموم قرار نگرفته و هرچه بوده نزد خود امامان (ع) بوده است.

مطلب دیگر این است که هرچند آشکار کردن چنین کتابی از امام (ع) در زمان خلفای بنی‌امیه خطرناک و غیر مقدور بود همان‌طور که عده‌ای از دوستان خاص امام (ع)

و یاران خلص او به عنوان قصاص از قاتلان عثمان به دست عوامل بنی امیه شهید شدند. ولی حفظ چنین کتابی به طور محرمانه و مخفیانه توسط اهل بیت و آشکار کردن آن در اواخر حکومت بنی امیه و اوایل حکومت بنی عباس یعنی در زمان امام صادق (ع) و امامان بعد از او مقدور بود. با اینکه هیچ صحبتی از امکان چنین کاری یا عدم امکان آن به میان نیامده است. تاکنون به سؤال و جوابی درباره این مطلب برخورد نکرده‌ام ولی ممکن است همان توجیهاتی که برای عدم اقدام حضرت رسول (ص) برای ثبت و ضبط اقوال خود بیان شد، در اینجا هم بیان شود که در صفحات بعد می‌آید.

میدوارم پاسخ این سؤال بعد از نقل بیانات حضرت امام (ع) درباره علم و روش تحصیل آن، تالیف او درباره روش معمول اهل حدیث و چند مطلب دیگر در ارتباط با این مطلب روشن شود.

چرا احادیث حضرت رسول (ص) در زمان خود او نوشته و تألیف نشد؟

تحقیق در جهت روشن شدن پاسخ صحیحی برای سؤال اول که چرا اقوال امام (ع) در زمان خود نوشته نشده؟ ما متلزم این است که به یک سؤال اساسی‌تر بپردازیم و آن این است که چرا اقوال حضرت رسول (ص) در زمان خود او نوشته و تألیف نشد؟ که مانند قرآن به طور کامل در یک یا چند جلد در اختیار امت قرار گیرد و مسلمین در طول تاریخ دچار این همه تفرقه و اختلاف نشوند نه تنها در مسائل سیاسی و اختلاف بین شیعه و سنی که این همه خسارت در پی داشته بلکه حتی در مسائل عبادی و احکام و مسائل خانوادگی و دیگر امور اجتماعی که علاوه بر اختلاف بین شیعه و سنی بین خود اهل سنت هم اختلافات بسیاری در این مسائل وجود دارد همان طور که بین خود شیعیان هم اختلافات بسیاری وجود دارد.

ممکن است در جواب این سؤال گفته شود که در زمان حضرت رسول (ص) جامعه اسلامی از لحاظ استفاده از ابزار و فنون از جمله نوشتن و تألیف کتاب به مرحله‌ای نرسیده بود که در صدد چنین کارهایی برآید. ولی همان طور که اشاره شد در زمان خلافت امام (ع) جامعه اسلامی با فن نوشتن و تألیف کتاب کم و بیش آشنا شده بود ولی در عین حال امام (ع) در صدد چنین کاری برنیامد. مضافاً اینکه این سؤال به همین جا ختم نمی‌شود و سؤال دیگری مطرح می‌شود آن این است که برحسب عقیده شیعه که اقوال ائمه (ع) تالیف و نقل قرآن و اقوال حضرت رسول (ص) است چرا ائمه شیعه در صدد نوشتن و تألیف بیانات خود درباره اسلام و احکام آن برنیامدند که شیعیان آنها در طول تاریخ بتوانند به آن کتاب‌ها مراجعه و استناد نمایند؟

توضیح بیشتری درباره سؤال فوق

قرآن کریم حضرت رسول (ص) و قوم او را اُمّی نامیده است و این از مسلمات تاریخ است که آن حضرت سواد خواندن و نوشتن نداشته و عرب ساکن حجاز نیز اهل خواندن و نوشتن نبوده و کتابی در بین آنها وجود نداشته نه کتابی آسمانی و نه کتابی بشری هرچند نزدیک ظهور اسلام چند نفر از آنها مختصری از خواندن و نوشتن آموخته بودند. ولی تاریخ و آداب و اشعار آنها به طور شفاهی از نسلی به نسلی منتقل شده بود.

همچنین اُمّی بودن حضرت رسول (ص) که پیش از نزول قرآن کتابی نمی خوانده زمینه ای شده که اعجاز قرآن و وحی بودن آن ثابت شود. قرآن کریم در وصف این امتیاز در آیه ۴۸ - ۴۹ سوره عنکبوت می فرماید: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لِتَرَاتِ حُمْرُ الْمَوْتِ * بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُذُورِ الَّذِينَ أَوْثَرُوا الْعِلْمَ»؛ «ای پیامبر تو پیش از این قرآن نه کتاب می خواندی و نه با دست خود چیزی می نوشتی که اگر چنین بود مخالفین می توانستند ادّعا داشته باشند که این قرآن آیتی است در سینه کسانی که علم به آنها عطا شده».

از این آیه استفاده می شود که نگه داری و ثبت و حفظ قرآن با تکیه و اعتماد بر حافظه ها بوده نه با تکیه به نوشتن. آیات ۱۸ تا ۱۹ سوره قیامت که می فرماید: «لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَتَّبِعَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَفَرَادَهُ * إِذَا فُزِّيَهُ فَأَتَّبِعَ فُزَاتَهُ»؛ «قرآن را با عجله به زبان خود تکرار نکن به عهده ماست که آن را جمع کنیم و بر تو بخوانیم پس وقتی ما آن را خواندیم تو با ما آن را بخوان»، استفاده می شود که حضرت رسول (ص) از ترس اینکه بعضی آیات قرآن را فراموش کند آنها را با عجله و حساب به زبان جاری می کرده که فراموش نشود و خداوند متعال او را دلداری می دهد که در حافظه قرآن است و نخواهد گذاشت که فراموش شود.

اینها همه حکایت از این می کند که اساس حفظ و نگهداری قرآن منحصراً بر حافظه بوده و این یک امتیاز بوده که اعجاز و وحی بودن آن ثابت شود نه یک نقص و کمبود. این روش در اوایل بعثت و در مکه بود ولی وقتی حضرت رسول (ص) مدینه مهاجرت کرد عده ای به عنوان کاتب وحی قرآن را می نوشتند هرچند این نوشته ها روی اشیاء متفرق بود و بعد از وفات حضرت رسول (ص) در یک مجلد نوشته و مصحف نامیده شد. با توجه به این همه تأکید و اهتمام حضرت رسول (ص) برای حفظ و نگهداری و نوشته شدن قرآن و با توجه به اینکه به آموختن سواد خواندن و نوشتن اصحاب خود تأکید ورزیده و به این مسئله اهمیت داده و با توجه به اینکه اقوال او مبین و مکمل قرآن بوده، جای تعجب و سؤال است که چرا و به چه دلیل دستور نداده که آن اقوال نوشته شود تا اینکه

حدافل بعد از وفات او در یک مجموعه تألیف شود و مانند قرآن به عنوان مرجع و منبع شناخت اسلام در اختیار امت اسلام قرار گیرد که بدون دغدغه در سند و احتمال جعل و تحریف و بدون آمیخته شدن به باطیل بتوانند در طول تاریخ از آن استفاده نمایند و این همه اختلافات و وسوسه‌ها و شبهات پیش نیاید؟! ولی در عین حال از مسلمات تاریخ است که آن حضرت چنان اهمّامی به نوشتن اقوال خود نداشته و جز موارد اندکی در حیات او حدیث نوشته نشده است.

مرحوم هاشم معروف حسینی که پیرامون فقه و حدیث مطالعه و تحقیقاتی داشته و در زمینه کتاب‌هایی نوشته در کتاب «الموضوعات فی الآثار والأخبار» بعد از بحث صلی درباره سنت در صفحه ۱۹ و ۲۰ مطلبی نوشته که ترجمه آن با تلخیص چنین است: «حضرت در (ص) با اینکه در نوشتن قرآن تأکید داشته و عده‌ای از صحابه هم به این کار پرداخته با اینکه به آموختن خواندن و نوشتن اصحاب خود اهتمام داشته، نسبت به نوشتن اقول خود تمایلی نشان نداده و کسی را به این امر تشویق و ترغیب نکرده است هر چند در بعض موارد به بعض از اشخاص اجازه داده که بعض اقوال او را بنویسند.

این بی‌توجهی به این راه را می‌توان از منوط شدن اقوال خود با قرآن نگران بوده و می‌توانسته این امر زمینه‌ای شود برای افتراق از قرآن که به جعل حدیث پردازند و آنها را در بین آیات قرآن بگنجانند و زمینه تحریف قرآن را فراهم سازند همان‌طور که تورات و انجیل به همین روش مورد تحریف قرار گرفتند. و در ادامه می‌بایست بعد از وفات آن حضرت هم این وضع ادامه پیدا کرد و صحابه به نوشتن حدیث پرداختند و بعض خلفا هم به ادامه این وضع تأکید نموده و مانع نوشتن احادیث شدند».

مرحوم سید رشید رضا در صفحه ۸۵ جلد دوم تفسیر المنزله می‌نویسد: «صحابه به نوشتن و جمع حدیث پرداختند بلکه بعضی از آنها از این کار جلوگیری کردند و اگر کسی حدیثی را به طور شفاهی نقل می‌کرد وقتی به این کار می‌پرداخت که مناسبی اقتضا کند».

معنی این کلام این است که نه تنها نوشتن حدیث در کار نبود بلکه نقل شفاهی آن هم وقتی انجام می‌گرفت که مناسبی اقتضا کند، نه اینکه نقل حدیث به خودی خود موضوعیتی داشته باشد و حرفه‌ای به حساب آید.

پاسخ این سؤال و نقد آن

یکی از توجیهات این است که دین اسلام توسط یک پیامبر اُمّی در بین یک امت اُمّی

بپا خاسته و جامعه اسلامی در زمان حیات حضرت رسول (ص) و مدتی بعد از او نوپا و جوان بوده و بر طبق سنت الهی از لحاظ استفاده از فنون و ابزار باید راه تکامل خود را طی می کرد تا اینکه تدریجاً به مرحله ای می رسید که در صدد تألیف و تصنیف برآید و در زمان حضرت رسول (ص) و مدتی بعد از او جامعه هنوز به آن مرحله از تجربه نرسیده بود که در صدد نوشتن و تألیف برآید و لذا برای حفظ و نگهداری مطالب علمی و ادبی و تاریخی خود به سپردن به حافظه و نقل شفاهی اکتفا می کرد.

در عین حال که این توجیه تا حدودی مطابق با واقع است به طور کامل قانع کننده نیست. این اولاً قرآن در همان زمان نوشته و تألیف شد و اگر بنا بود همان طور که در زمان ما تصور می شود حدیث تالی تلو قرآن و جزء مکمل قرآن باشد، اهمیت آن چندان کمتر از قرآن نبوده و چون جزء مکمل و متمم آن بود لازم می شد همان زمان نوشته شود.

و ثانیاً اگر لیل تنبستن این بود، چرا ائمه اهل بیت که به عقیده شیعه تالی تلو حضرت رسول (ص) و ادا می کردند، نبوت آن حضرتند به نوشتن مطالب خود نپرداخته و آنها را در یک مجموعه تألیف نکردند که در همه اعصار و قرون مرجع و منبع اسلام شناسی باشد. با اینکه در زمان آنها جامع اسلامی با نوشتن و تألیف و ترجمه علوم گذشتگان آشنا شده و این کار را تجربه کرده بود؟! اینجاست تفاوتی می شود که علت و حکمت دیگری هم در این امر دخالت داشته است.

پاسخ و توجیه دیگر این است که مسلمین در زمان حضرت رسول (ص) و مدتی بعد از او نیازی به نوشتن نداشته اند چون از یک طرف دارای حافظه بسیار قوی بودند و ثانیاً نظام اسلام و دستورات آن در مقایسه با سایر نظام های آن زمان مانند نظام ایران و روم بسیار ساده و روان و محدود بوده و به آسانی آن را حفظ کردن و تطبیق و اجرا می کرده اند. ولی بعد که کشور اسلامی توسعه پیدا کرده و مسلمین با اقوام و ملل و تمدن های مختلف و گوناگون روبرو شدند و نیاز به دستورات و مقررات بیشتری پیدا کرده اند و ضبط آن مطالب در حافظه امکان پذیر نبوده به نوشتن و تألیف کتب حدیث رو آورده اند.

این پاسخ اگر صحیح باشد نسبت به بخشی از حدیث مفید است که درباره عبادات می باشد چون احکام عبادات اسلامی ارتباطی با تمدن روم و ایران و غیره ندارد که در اثر اختلاط با اقوام دیگر توسعه پیدا کرده باشد و چون حافظه ها از ضبط آنها وامانده شده اند مجبور به نوشتن شده باشند با اینکه قسمت عمده احادیث موجود درباره عبادات و تفسیر قرآن و مسائل اخلاقی اسلام است. تفصیلات احکام عبادی و خوض در مسائل فرعی و جزئیات و این همه تفریع فروع در احکام نجاست و طهارت و وضو و غسل و نماز و روزه و نماز و روزه مسافر به خصوص طبق مذهب شیعه که قصر نماز و افطار روزه واجب

تعیینی است نه تخییری و در اثر آن فروعات پیچیده‌ای پیش آمده به طوری که قصر و افطاری که برای تخفیف بوده باعث این همه زحمت شده و در بعضی موارد که بعضی علما فتوی به جمع بین قصر و اتمام نماز، و گرفتن روزه در سفر و قضای آن در وطن داده‌اند باعث زحمت بیشتر شده است. به اضافه احکام حج و امور دیگر. این گونه تفصیلات چیزی نیست که در اثر اختلاط با تمدن‌ها و اقوام دیگر نیاز به آن پیدا شده باشد.

این گونه پاسخ‌ها و توجیهات جنبه تبلیغاتی دارد و برای دفاع از وضع موجود و تبلیغ آن به وجود آمده و متصدیان آن معمولاً در صدد رسیدن به جواب کامل نبوده‌اند و اگر کسانی هم نتیجه بهتری رسیده باشند آن را مطرح نکرده‌اند یا اینکه ما جواب آنها را پیدا نکرده‌ایم.

چرا اقوال امام شیعه (ع) در زمان خود آنها نوشته و تألیف نشد؟

چرا سایر ائمه سر بیت (ع) علوم خود را ننوشتند و در کتابی تألیف نکردند که شیعیان آنها بدون دغدغه در سند احادیث و اقوال منسوب به آنها به کتاب آنها مراجعه نمایند و احادیث آنها این همه در تعارض و تناقض و جعل و تحریف نشود و اشخاصی مانند ابوالخطاب و مغیره بن سعد و ناز بن سمعان و غیر اینها نتوانند احادیث جعلی خود را به احادیث آنها مخلوط نمایند. با این که آنها تا اواسط قرن سوم در بین مردم حضور داشتند و در عصر آنها کتب بسیاری در علم حدیث و فقه و تاریخ و ادب و غیر اینها تألیف شده و کتب بسیاری در علوم مختلف از زبان‌های دیگر به عربی ترجمه شده بود. و بعضی از آنها مانند امام صادق (ع) از لحاظ علمی هم اول غیر شیعیان هم بودند و بسیار مشهور شده بودند و تعداد کسانی که از او نقل حدیث کرده و دند از سنی و شیعه به حدود چهار هزار نفر رسیده بودند.

پاسخ این سؤال

معمولاً در پاسخ به این سؤال گفته می‌شود آنها در اکثر اوقات در حال سفر و تفرقه به سر برده و نمی‌توانسته‌اند علوم خود و گذشتگان خود را به صورت کتاب مطرح نمایند. ولی این جواب قانع کننده نیست چون اولاً قسمت اعظم علوم اسلامی جنبه سیاسی ندارد که برای حاکمان ایجاد زحمت کند و آنها در صدد محو و نابودی کامل آن بر آیند. و ثانیاً چگونه انتقادات صریح امام علی (ع) نسبت به خلفا که دو نفر اول آنها مورد احترام اکثر قریب به اتفاق لشکر او بودند مانند آنچه در خطبه شقشقیه آمده محفوظ ماند و خلفا از نقل و ثبت آن در کتب جلوگیری نکردند؟! و چگونه آن همه مطاعن درباره خلفا و اصحاب حضرت رسول (ص) از ائمه اهل بیت (ع) نقل و روایت شد و در کتاب‌ها ثبت شد و پس

از چند قرن آن کتاب‌ها به دست مرحوم مجلسی رسید و در کتاب بحار جمع‌آوری شد و این کتاب‌ها ممنوع نشد ولی اگر کتابی درباره عبادات و احکام اسلام نوشته می‌شد حاکمان وقت آن را بکلی محو و نابود می‌کردند و هیچ فایده‌ای بر آن مترتب نمی‌شد؟! مگر دعا‌های صحیفه سجادیه که به انشاء امام زین العابدین (ع) تنظیم شده باقی نمانده؟! مگر حدود چهارهزار نفر از محدثین شیعه و سنی از امام صادق (ع) نقل حدیث نکرده‌اند؟! چگونه این عظمت و شهرت علمی در آن سطح وسیع به وجود می‌آید و در تاریخ محفوظ می‌ماند؟! اگر امام صادق (ع) علوم خود را در یک کتاب نوشته و به طور مخفیانه در خانه اهل بیت یا شیعیان خلص آن نگهداری می‌شد اوضاع سیاسی آشفته می‌شد و حاکمان مجبور می‌شدند آن را محو و نابود کنند که هیچ اثر و منفعتی بر آن مترتب نشود؟! چگونه امام رسی بن جعفر (ع) خمس ارباب مکاسب را به جریان انداخت که در زمان حضرت رسول (ص) و چند نفر از امامان پیش از او مطرح نشده بود و نمایندگانی برای جمع‌آوری خمس از مسلمانان منصوب کرد که هارون رشید احساس خطر کرد و او را به زندان انداخت ولی از روی سببه از رشتن کتابی درباره عبادات و احکام اسلام خودداری کرد؟! نوشتن یک کتاب خطی برای نوشتن هارون خطرناک‌تر بود یا جمع‌آوری آن همه اموال از اطراف و اکناف؟!!

مضافاً بر این بسیاری از اولاد امام حسن و امام حسین (ع) در برابر حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس به تجهیز لشکر پرداخته و با آنها بجیدند که در کتاب مقاتل الطالبیین که به همین منظور تألیف شده شرح حال و تاریخ آنها رشته شده و حداقل سه حکومت مستقل از خلفای بنی‌عباس توسط آنها تأسیس شد: حکومت سویان در شمال ایران شامل گیلان و طبرستان و گرگان که حکومت آل‌بویه براساس عقاید آنها تأسیس شد، و حکومت ادرسه که توسط ادریس بن عبدالله بن حسن بن امام حسن مجتبی (ع) در شمال غربی آفریقا یعنی مراکش فعلی تأسیس شد و پس از مدتی توسط خلفای اموی و عباسی محو و منقرض شد، و همین‌طور حکومت خلفای فاطمی که به قول معروف از اولاد محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق (ع) بودند. شرفای مکه و مدینه هم از اولاد امام حسن و امام حسین (ع) بوده‌اند و قرن‌ها اداره مکه و مدینه در اختیار آنها بوده که بعد از جنگ جهانی اول و تسلط آل‌سعود بر مکه و مدینه، بعضی از آنها به حکومت عراق و بعضی به حکومت سوریه و بعضی به حکومت اردن منصوب شدند که حاکمان عراق و سوریه با کودتا منقرض شدند و حاکمان اردن هنوز بر سمت خود باقی مانده‌اند و حاکمان فعلی کشور مراکش هم منسوب به حضرت فاطمه (س) هستند.

تعداد کثیری از بازماندگان اهل بیت هم به عنوان عالم و متقی در بین مردم احترام

داشتند که بعد از وفات آنها قبورشان مورد احترام و زیارتگاه بوده و هست حتی در بین غیر شیعیان از جمله قبر سیده نفیسه در قاهره که زیارتگاه معتبری است.

منظور این است که اهل بیت و بازماندگان آنها در طول تاریخ مورد احترام بوده و هستند و افراط در روضه خوانی و تعزیه داری در ذهن ما این توهم را ایجاد کرده که آنها تا آن حد منزوی و مخفی و در حال ترس و تقیه به سر برده اند که نتوانسته اند علوم خود را نوشته و در یک یا چند کتاب جمع آوری و تألیف نمایند.

امیدوارم در آخر این مبحث بتوانم به پاسخ صحیح این سؤال نزدیک شده و حکمت عدد مدام آنها به تألیف کتاب را روشن کنم.

پاسخ صحیح سؤالات فوق از بیانات حضرت امام (ع) در نهج البلاغه

مقدمه: هر چه از اسکاکن محترم را به چند نکته جلب می نماید:

۱. هر چند ایراد سؤالات و رالات دیگری در همین راستا که در جهت نقد تفکر مذهبی و تاریخی مطرح شده و تحقیق و انقیزی برای رسیدن به پاسخ مناسب آنها سال ها است که کم و بیش در بین تعدادی از نهج گها مطرح بوده و بزرگانی امثال مرحوم نائینی و شهید صدر و شهید مطهری و شهید بهشتی مطالبی در این زمینه مطرح کرده اند و بعضی از مراجع تقلید هم با صدور فتاوایی در بعضی موارد راه را برای شورای نگهبان باز کردند که با استناد به آن فتاواها به حل بعضی معضلات پرداخته اند، ولی اظهار نظر قطعی در این مسائل کار بسیار دشواری است و از طرف دیگر با مهمان گذشتن آنها نه تنها مشکلی حل نمی شود بلکه با گذشت زمان و مطرح شدن مسائل و فرجه ها، باید بر توسعه و تعمیق این سؤالات افزوده می شود و تدریجاً از خواص گذشته و به عامه راسخ می کند.

به دلیل همین شرایط پیچیده و فضای پر از عوامل متناقض و درهم تنیده در این نوشتار تلاش می شود با استمداد از بیانات حضرت امام (ع) در نهج البلاغه مقدماتی جهت تحقیق در این مسائل و رسیدن یا نزدیک شدن به پاسخ صحیح فراهم شود.

۲. دلیل اکتفا به نهج البلاغه و عدم آمیختن بحث به منقولات دیگر این است که بیانات امام (ع) در نهج البلاغه پیش از ظهور فرق و مذاهب بیان شده که بسیاری از احادیث منسوب به حضرت رسول (ص) و ائمه (ع) به نفع مذهب خود یا ردّ مذهب مخالف خود ساخته یا در آنها دست برده یا به تأویل آنها پرداخته اند و ظاهراً بعضی از این بیانات در جهت پیش گیری از این انحرافات و کج روی ها بیان شده باشد.

یکی از این انحرافات اخباری گری است که ظواهر آیات قرآن کریم را حجت نمی داند بلکه آیات را با ضمیمه کردن آنها با احادیث مورد نظر خود تفسیر می کنند هر چند نتیجه

برخلاف ظاهر آیات و در بعض موارد برخلاف معنی صریح آنها باشد. این مطلب به طور مفصل در مقدمات تفسیر صافی بیان شده است.

منظور این نیست که به طور کلی از احادیث صرف نظر شود بلکه منظور این است که اولاً استناد به حدیث شرایط فراوانی دارد، و ثانیاً استناد به خبر واحد در مسائل عقیدتی و مسائل زیربنایی به خودی خود جایز نیست و پیدا کردن حدیث متواتر یا محفوف به قرائنی که موجب قطع و یقین شود هم بسیار دشوار و مستلزم مقدمات و تحقیقات جامع‌الاطرافی است و کواهق‌ترین و صحیح‌ترین و مطمئن‌ترین راه استناد به نهج البلاغه است که برخاسته از علم ائمه (علیهم‌السلام) حضرت امام (ع) و ثمره مبارکه و برگزیده قرآن کریم است، و به عبارت دیگر قرآنی است که از دل اولین مؤمن به آن و اولین مفسر و اولین عمل‌کننده به آن بعد از حضرت رسول (ص) جویبار و فوران کرده است، و ثالثاً در مقام تعارض بین نهج البلاغه و بین مرویات سایر کتب حقه تقدم و ترجیح با نهج البلاغه است.

۳. همان‌طور که در مقدمه بلند اول این مجموعه؛ یعنی «خلافت و امامت در نهج البلاغه» به طور مفصل بیان شد، یک یک بیانات منسوب به امام (ع) در نهج البلاغه متواتر و قطعی‌الصدور نیست و بر همین اساس استناد به هر یک از این بیانات برای اثبات یا نفی یک مسئله عقیدتی یا زیربنایی روش محققان و واقع‌کننده‌ای نیست.

البته هر یک از این بیانات در عین حال، که متواتر و قطعی‌الصدور نیست باید در جای خود تفسیر و توضیح داده شود و مفاد و معانی تبیین و تضافتی و التزامی آن تبیین شود. هرچند که مفاد آن به تنهایی و بدون تأیید بیانات دیگری به طوری که به قدر مشترک بین آنها اطمینان حاصل شود، حجت قابل استناد در مسائل عقیدتی و زیربنایی نباشد.

طبیعی است که حصول اطمینان به مفاد بیانات مشابه از باب تحقیق تواتر معنوی یا اجمالی را به خود خواننده محول نمایم. شهادت من به اینکه تواتر معنوی یا اجمالی در مفاد این چند بیان تحقق یافته شهادتی نیست که برای شخص محقق و پژوهشگر قانع‌کننده باشد.

به عبارت دیگر وظیفه شارح و مفسر فقط این است که ادله و شواهد را در معرض دید قرار دهد و مقدمات مطالعه و تحقیق و استنباط را فراهم کند، نه خود به جای دیگران به تفکر و اجتهاد و استنباط پردازد و نظر خود را به دیگران تزریق نماید.

این یک اصل مسلم و بدیهی است و هر شخص محقق و پژوهشگر ارتکازاً به همین اساس به مطالعه نوشته دیگران اقدام می‌کند.

تحقیق و اجتهاد واقعی همین است و اگر خواننده کتاب به جای اینکه شخصاً به

تفکر و استنباط و اجتهاد پردازد انتظار داشته باشد مؤلف کتاب و شارح به جای او به تفکر و استنباط پردازد و مطالب را هضم نماید و او از غذای هضم شده تغذیه نماید، مشکل، مشکل خود اوست که معنی تحقیق و استنباط را دریافته و می خواهد خود را بفربید و مقلدوار به تحقیق و اجتهاد پردازد.

۴. تحقیق به معنی واقعی کلمه نه به معنی تبلیغاتی آن به این معنی است که شخص محقق گم شده ای دارد که برای پیدا کردن آن به تحقیق و جستجو می پردازد و این به این معنی است که باورها و مقبولات و مشهورات رایج در جامعه را کافی نمی داند بلکه درباره بعضی از آنها شک و شبهه دارد و اگر بنا باشد همه مقبولات و باورها غیر قابل مناقشه بشد و شک و تردید در هیچ یک از آنها جایز نباشد و وظیفه همه این باشد که در اصول و فروع و بانی شناخت مقلد گذشتگان باشند راه تحقیق و استنباط حتی در اصول که به اتفاق همه علما تقابل آنها را جایز نیست، به طور کلی بسته می شود.

بنابراین در اول تحقیر و جستجو برای خروج از تقلید است و اگر ما تحمل شنیدن هیچ گونه شک و شبهه در باورهای خود نداشته باشیم نباید خود را محقق و طالب علم و اجتهاد و استنباط بدانیم و همه علما تحقیق و اجتهاد را تحریم نمایند نه اینکه بفرمایند اجتهاد در احکام واجب کفای است و اجتهاد در اصول واجب عینی.

و اگر پس از گذشت سوسیستیک از تقلید بی نظیر اسلامی ایران و در اختیار داشتن همه امکانات و مؤسسات آموزشی و تبلیغی، اذهان عمومی تا این اندازه ضعیف و متزلزل باشد که به صرف طرح یک مسئله تحقیقی آن همه بر موضوعاتی که علما تقلید در آنها جایز نمی دانند، مشوش شود، باید به حال زار خود در دوره طلسمی و جامعه خود بگرییم و فقط بگوییم «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

از طرف دیگر خواننده و مخاطب این مطالب حوزه های علمیه، روحانیان و صاحب نظران و دانش پژوهانند که با کم و بیش هر کدام آنها درخور استعداد و توان و روش و برصدد تحقیق و استنباط، حداقل در مسائل عقیدتی و مبانی اسلام برآمده اند نه عوام الا سبب تصور شود که این مطالب باعث تشویش اذهان عمومی می شود. مضافاً بر اینکه مخاطبین بیانات امام (ع) عموم مردم بوده اند نه خواص و اگر بنا بود مطالب علمی برای کسانی که قدرت درک کامل آن را ندارند مطرح نشود خود امام (ع) نمی بایست این مطالب را برای مردم کوفه بیان نماید.

تحقیق در نهج البلاغه برای رسیدن به پاسخ این سؤالات

جهت رسیدن به پاسخ همه این سؤالات و روشن شدن این جریان شاید بهترین راه

این باشد که بیانات حضرت امام (ع) در نهج البلاغه درباره علم دین و روش تحصیل آن و تقدیر از علمای حقیقی و نکوهش کسانی را مورد بررسی قرار دهیم که به ناحق موصوف به عالم شده‌اند و در پرتو نتایج حاصله در جهت رسیدن به پاسخ مناسب تلاش نماییم، و این است بخش عمده آن بیانات:

۱. در خطبه اول نهج البلاغه این عبارت آمده (... فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَاتَّرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءُهُ، لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِثْلَاقِ فِطْرَتِهِ، وَيَذْكُرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَيُشِيرُوا لَهُمْ نَفَائِنَ الْعُقُولِ...); «... خدا رسولان خود را در بین مردم برانگیخت و پیامبران خود را کسی به از دیگری به سوی آنها اعزام داشت تا اینکه آنها را وادارند به ادای پیمانی که خدا در نهاد آنها نهفته است و نعمت‌های فراموش شده او را به یاد آنها بیاورند و با تبلیغ پیام‌های او برای آنها دلیل آورده و علم و معرفت نهفته در عقول آنها را برای آنها برانگیزند و به فعلیت برسانند...»

از این عبارت به خوبی استفاده می‌شود که هدف از بعثت انبیا این نبوده که مردم علوم و معارف را به صورت تقلیدی تحت‌اللفظی از آنها بگیرند و به حافظه بسپارند و در کتاب‌ها بنویسند و طوطی وار بخوانند و به نسل‌های بعد منتقل نمایند. یعنی پیام‌های الهی که از طریق وحی بر پیامبران نازل شد، برای این بوده که با مردم بحث و گفتگو نمایند و عقول آنها را به تفکر و اندیشه وادارند که آنچه ایستاد به عقل و اندیشه خود دریابند نه اینکه مردم را به تقلید از خود دعوت کنند و بعد از گذشت دوره آنها مقلد کسانی باشند که به نقل اقوال آنها پردازند. همان‌گونه که مسلمین بعد از مدت کوتاهی از وفات حضرت رسول (ص) مبتلای به آن شدند و کتب حدیث و احوال گذشتگان که آمیخته به آراء و اهواء فِرَق و مذاهب از جمله غلات شده بود به گونه‌ای موهوم تقدیر قرار گرفت و با آیات قرآن آمیخته و ترکیب شد به طوری که آیات محکم قرآن هم بنابر آیات متشابه شد و این امر، یک اصل مسلم تلقی شد که قرآن بدون حدیث قابل فهم نیست و در نتیجه اخباری‌گری جای تدبّر در قرآن را گرفت و تقلید مانع دریافت صحیح از قرآن را استفاده از عقل و فطرت شد. جهت تفصیل بیشتر این مطلب در بین کتب شیعه به مقدمه کتاب تفسیر صافی مراجعه شود.

۲. در خطبه ۱۷ (إِنَّ أَبْعَصَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ رَجُلَانِ) که در بخش الهیات آمده می‌فرماید: (... وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا... قَدْ سَمَاءُ أَشْيَاءَ النَّاسِ عَالِمًا وَلَيْسَ بِهِ بَكْرٌ فَاسْتَكْبَرَ مِنْ جَمْعٍ مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ... فَإِنْ تَزَلَّتْ بِهِ إِخْدَى الْمُتَهَمَاتِ هَيَأُ لَهَا حَشْوًا رَثًا مِنْ رَأْيِهِ... يَذْرَى الرُّوَايَاتِ إِذْرَاءَ الرِّيحِ الْهَشِيمِ... لَا يَحْسَبُ الْعِلْمُ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَهُ، وَلَا يَرَى أَنَّ مِنْ وَرَاءِ مَا بَلَغَ مِنْهُ مَذْهَبًا لِغَيْرِهِ... إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جَهْلًا، وَ

يُمَوِّتُونَ ضَلَالًا. لَيْسَ فِيهِمْ سَلْعَةٌ أُتُوْرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَّى حَقَّ تِلَاوَتِهِ، وَلَا سَلْعَةٌ أَنْفَقُ بَيْعًا وَلَا أَغْلَى ثَمْنًا مِنَ الْكِتَابِ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ...»؛ «مبغوض‌ترین مردم نزد خدا دو نفرند... دوم کسی است که مطالب باطلی را به عنوان علم گردآوری نموده... آدم‌نماها او را عالم نامیده با اینکه چنین نیست. عجلولانه به عنوان تحصیل علم به گردآوری مطالبی پرداخته که اندک آن بهتر است از بسیار آن... و اگر با یکی از مسائل مشکل مواجه شود مستی از مطالب بیهوده و پوسیده از آراء خود را برای حل آن آماده می‌کند. روایات را به عام مطرح می‌کند همان‌طور که باد خاشاک را پخش می‌کند. چنان محفوظات خود را باور دارد که احتمال نمی‌دهد در چیزهایی که او نمی‌داند علمی وجود داشته باشد. باور ندارد که غیر از رأی او رأی دیگری وجود داشته باشد. پناه می‌برم به خدا از دست کسانی که جاهل به رندگی می‌کنند و گمراهانه می‌میرند کالایی نزد آنها کم‌رواج‌تر از قرآن نیست و کسی که به دستش تفسیر شود و کالایی نزد آنها گران‌بها تر از قرآن نیست وقتی که از موارد تطبیق علمی به موارد دیگری حمل شود».

امام (ع) در این خطبه علم حاصل از گردآوری روایات را مورد نکوهش قرار داده و علم حاصل از تفسیر صحیح آن امور تأکید قرار داده و مشکلات قضایی و فقهی را ناشی از تحریف معنوی قرآن دانسته است.

۳. در خطبه ۱۸ که در بخش الهیه آمده بعد از آنکه اختلاف علما و قضات را مورد نکوهش قرار داده و فرموده: نه دین خدا ناقص شده و نه پیامبر در ابلاغ آن کوتاهی کرده می‌فرماید: (وَاللَّهِ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «مَا قَرَرْنَا فِيهِ الْكِتَابَ مِنْ شَيْءٍ»...) وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يَصْدُقُ بَعْضُهُ بَعْضًا، وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «وَأِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا». وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ، وَبَاطِنُهُ غَمِيضٌ، لَا يَنْبَغِي عَجَازِيهِ، وَلَا تَنَقُّضِي غَرَائِيزِهِ، وَلَا تَكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ) «چگونه ممکن است اختلاف علما و قضات در فتوی و قضاوت این باشد که دین خدا ناقص بوده؟ با اینکه خداوند سبحان می‌فرماید: «ما هیچ چیزی را در قرآن فروگذار نکرده‌ایم» و فرموده که قرآن بعضی آیات آن بعض دیگر را تصدیق و تأیید می‌کند و در آن اختلافی وجود ندارد و در این باره فرموده: «و اگر این قرآن از جانب غیر خدا بود اختلافات بسیاری در آن می‌یافتند» و قرآن ظاهرش زیبا و باطنش عمیق است. شگفتی‌های آن پایان‌یافتنی نیست و نکته‌های غریب آن تمام‌شدنی نیست و مشکلات علمی بدون آن برطرف نمی‌شود».

بسیاری از شارحین در شرح این خطبه به بیان مطالب فقهی و اصولی و موارد اختلاف بین سنی و شیعی در این قسمت پرداخته‌اند که آیا قیاس و استحسان و امثال اینها به کلی مردود است آن‌طور که اکثر علمای شیعه گفته‌اند؟ یا اینکه ممکن است در بعض موارد

صحیح باشد. با صرف نظر از این تفصیلات ظاهر این عبارت این است که این اختلافات ناشی از این است که در اجتهاد و استنباط احکام بیش از مقدار لازم به روایات و اجتهاد رأی تکیه و اعتماد شده و به قرآن و معانی دقیق آن توجه نشده و اگر بیش از این به قرآن توجه شود این اختلافات برطرف می شود.

۴. امام (ع) در خطبه ۸۷ که در بخش الهیات آمده بین این دو علم و این دو عالم مقایسه نموده و با عبارت بسیار جالب و زیبایی راه و روش این دو دسته و مبدء و منتهی و اهداف این دو را مشخص و متمایز نموده است. در عبارت (إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيَّ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ، فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ، وَ تَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ، فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ، وَ أَعَدَّ أَمْرِي يَوْمَهُ التَّارِيزَ بِهِ، فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبَعِيدَ، وَ هَوَّنَ الشَّدِيدَ، نَظَرَ فَأَبْصَرَ، وَ ذَكَرَ فَاسْتَكْثَرَ، وَ اتَّوَى مِنْ سَائِبِ أَرْبَابِ سَهْلَتٍ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهْلًا، وَ سَلَكَ سَبِيلًا جَدًّا. قَدْ خَلَعَ سَرَابِيلَ الشَّوَابِ، وَ خَلَّى مِنَ الْهُمُومِ إِلَّا هَمًّا وَاحِدًا انْفَرَدَ بِهِ. فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى، وَ مُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهُوْنِ، وَ جَاءَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى، وَ مَغَالِيقِ أَبْوَابِ الرِّدَى، قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ، وَ سَلَكَ سَبِيلَهُ، وَ عَرَفَ مَنَازِلَهُ. قَطَعَ غِمَارَهُ. وَ اسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرَى بِأَوْثِقِهَا، وَ مِنَ الْجِبَالِ بِأَمْتِهَا. فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ نَجْمٍ فِي السَّمَاءِ).

روش تحصیل علم عالم واقعی که از حد با نفس خود شروع کرده و مراحل متعددی را طی کرده تا به علم و نور ایمان دست یافته، به طریقی زیبایی بیان نموده و در جمله (قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِضَاءِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ، وَ تَضْيِيرِ كُلِّ فَرْعٍ إِلَى أَضْلَاهِ. مِصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ، كَشَافُ عَشَوَاتٍ، مُفْتَاحُ مُنْهَمَاتٍ، دَفَاعُ مُغْضَلَاتٍ، ذَلِيلُ فُلُوتٍ. يَقُولُ فَيَقْهَمُ، وَ يَسْكُتُ فَيَسْلُمُ) راه و روش او در هدایت حاشی و رفع مشکلات و دفع شبهات آنها را مشخص نموده و در جمله (قَدْ أَلَزَمَ نَفْسَهُ إِلَهًا كَالْحَالِ أَوَّلَ عَذْلِهِ نَفَى الْهُوَى عَنْ نَفْسِهِ) التزام عملی او به دستورات الهی را مشخص نموده و در جمله (قَدْ أَمَكَّنَ الْكِتَابَ مِنْ زِمَامِهِ، فَهُوَ قَائِدُهُ وَ إِمَامُهُ، يُحُلُّ حَيْثُ حَلَّ ثَقَلُهُ، وَ يَنْزِلُ حَيْثُ كَانَتْ خَيْرُهُ) منبع علم و استاد و معلم او را مشخص می سازد.

و بعد به تعریف کسی که بدون در نظر گرفتن تزکیه و خودسازی از ابتدا به حبس دری منقولات پرداخته، می پردازد و در این باره می فرماید: (وَ آخِرُ قَدْ تَسَمَّيَ عَالِمًا وَ لَيْسَ بِهِ، فَاقْتَبَسَ جِهَانِلٍ مِنْ جُهَاِلٍ، وَ أَضَالِيلٍ مِنْ ضَلَالٍ... قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ، وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ) که منبع علم و استاد و معلم او را مشخص می سازد.

و بعد خطاب به مردم می فرماید: (فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ؟ وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ، وَ الْأَيَاتُ وَاضِحَةٌ، وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ. فَأَيْنَ يَتَاهُ بَكْمُ؟ بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عَثْرَةُ نَبِيكُمْ وَ هُمْ أَرَمَةُ الْحَقِّ، وَ أَعْلَامُ الدِّينِ، وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ) و بعد درباره خدمات زمان حکومت خود

می فرماید: (أَلَمْ أَعْمَلْ فِيكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ، وَأَتْرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ؟ وَرَكَزْتُ فِيكُمْ رَابِعَ الْإِيمَانِ، وَوَقَفْتُكُمْ عَلَى خُذُودِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ...).

امام (ع) در این قسمت با اشاره به حدیث ثقلین می فرماید: من کتاب خدا را برنامه کار خود قرار داده و ثقل اصغر یعنی عترت و اهل بیت را در بین شما باقی گذاشتم.

امام (ع) در این خطبه درباره روش تحصیل علم به چهار اصل اشاره می کند: الف. جهت دستیابی به علم ابتدا باید به تزکیه نفس و عبادت و تسلیم در برابر خدا پرداخته شود.

ب. مرجع علوم اسلام اهل بیت اند.

ج. منبع علم و شناخت آنها تزکیه، عبادت و دقت در قرآن کریم است.

د. مرکز بر سوالات و اصل قرار دادن آنها برای شناخت اسلام، مردود است.

۵. در خطبه ۱۱۰ خطبه اشباح - می فرماید: (وَاعْلَمَنَّ أَنَّ الزَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنْ أَقْبَامِ الشَّامِ الْمُضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ، الْإِقْرَارُ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَخْجُوبِ؛ فَفَرَّحَ اللَّهُ اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يَحِيطُوا بِهِ عِلْمًا، وَسَمَّى تَرَكُّهُمْ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يَحْلِفُوا لَهُمْ الشُّكَّ عَنْ كُنْهِهِ، رُسُوخًا فَأَقْتَصِرَ عَلَى ذَلِكَ...).

«و بدان که راستخان در این کسانی اند که اعتراف به جهل به غیبی که از آنها پوشانده شده، آنها را بی نیاز کرده از اینکه بخواهند با تکلف وارد درهای بسته علم غیب شوند و خدا اعتراف آنها به ناتوانی به رسیدن به علمی را ستایش نموده که به آنها داده نشده و ترک تعمق در علمی که مکلف به کنجکاوی در آن شده اند، رسوخ در علم نامیده است. پس توهم به همین مقدار اکتفا کن و خود را به تکلف در این علم نزن».

از این عبارت استفاده می شود که عالم واقعی کسی است که به محدود بودن علم خود واقف و قانع باشد و در پی این نباشد که با تکلف و فشار و با زور بی جا زدن به علم دست یابد که متأسفانه روش تحصیل علم در زمان ما غالباً در همین مصیبت شده و در دامی افتاده که خلاص شدن از آن بسیار سخت و پرمشقت است. به طوری که برای اکثریت قریب به اتفاق غیر قابل تحمل است و بعضی از علما هم که می دانند این روش یک دام بزرگ و یک باتلاق خطرناک است از روی ناچاری و برای اینکه در نظر عوام متهم به بی سوادی نشوند به درس و تدریس و تألیف در این علوم می پردازند.

۶. در خطبه ۲۱۰ که در بخش الهیات آمده، نقل شده که امام (ع) در پاسخ کسی که درباره احادیث بدعت آمیز و احادیث متناقض از او سؤال کرد گفت: (إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا، وَصِدْقًا وَكَذِبًا، وَنَاسِخًا وَمَنْسُوخًا، وَعَامًّا وَخَاصًّا، وَمُحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا، وَحِفْظًا وَوَهْمًا. وَقَدْ كَذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيبًا

فَقَالَ: «مَنْ كَذَبَ عَلَى مُتَعَمِّدًا فَلَيْتَوُا مُقَعَّدَهُ مِنَ النَّارِ». وَإِنَّمَا أَتَاكَ بِالْحَدِيثِ أَرْبَعَةُ رِجَالٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ: «احادیثی که در دست مردم وجود دارد مخلوطی است از حق و باطل و راست و دروغ و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و آنچه معنی آن روشن است و آنچه معنی آن روشن نیست و آنچه درست حفظ شده و آنچه آمیخته به وهم است و در زمان رسول خدا (ص) آن قدر به او دروغ بسته شد تا اینکه پیا خاست و گفت: «هر که به من دروغ ببندد جایگاه خود را در آتش قرار داده» و در ادامه آمده که راویان حدیث چهار دسته‌اند و پنجم ندارند و بعد سه دسته از آنها را مردود دانسته و حدیث یک دسته آنها را قابل قبول دانسته است. در آخر می‌فرماید: (وَ كَانَ لَا يُمْرُ بِي مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ إِلَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ وَ حَفِظْتُهُ)؛ «هر هیچ سؤالی در ذهن من خطور نمی‌کرد مگر اینکه از حضرت رسول (ص) سؤال می‌کردم و حجب از را حفظ می‌کردم».

از این بیانات استفاده می‌شود که امام (ع) روایات موجود در دست مردم را مورد اطمینان نمی‌دانسته است و خود را هیچ احادیث حضرت رسول (ص) می‌دانسته و در عین حال هیچ صحبتی مبنی بر نوشتن آن احادیث برای نسل‌های آینده به میان نیاورده است.

۷. در خطبه ۲۲۲ امام (ع) بعد از ترس آیه «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» گفته است: إِنَّ اللَّهَ شُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَلَالُ الذِّكْرِ جَلَالُهُ لِلْقُلُوبِ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْفَةِ، وَ يُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ، وَ تَفْقَاضُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ. مَا رَجَعَ اللَّهُ - عَزَّتْ أَلَاؤُهُ - فِي الْبُزْهَةِ بَعْدَ الْبُزْهَةِ وَ فِي أَرْمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادُ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ، وَ كَلَمَهُمْ فِي ذَاتِ غُفُولِهِمْ فَاسْتَضْبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْأَسْمَاعِ وَ الْأَبْصَارِ وَ الْأَفْنِدَةِ، يَذْكُرُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَ يَحْفَظُونَ مَقَامَهُ، بِمُتَرَلِّهِ الْأَدْلَةِ فِي الْقُلُوبِ... وَ كَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ، وَ أَدْلَةُ تِلْكَ الشُّبُهَاتِ... فَلَوْ مَثَلْتُهُمْ لِعَقْلِكَ فِي مَقَاوِمِهِمُ الْمُخْمُودَةِ وَ مَجَالِسِهِمُ الْمُسَهْوَةِ، وَقَدْ نَشَرُوا ذَوَابِيسَ أَعْمَالِهِمْ... لَرَأَيْتَ أَعْلَامَ هُدًى، وَ مَصَابِيحَ دُجَى. قَدْ حَقَّتْ بِهِمْ كَرِيكَةُ، وَ نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ، وَ فُتِحَتْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ؛ «خدا که منزّه و متعالی است. گمراهی و سبیل‌های برای روشن شدن دل‌ها قرار داده که بعد از ناشنوایی بشنوند و بعد از کوری... بعد از سرکشی رام شوند. خدا در هر مقطعی از تاریخ حتی در زمانی که پیامبری وجود نداشته بندگان داشت که به فکر آنها الهام نموده و در عمق عقل با آنها گفتگو نموده تا اینکه منور به نوری شده‌اند که چشم و گوش و دل آنها روشن شده است. آنها ایام عذاب‌های خدا را به یاد مردم می‌آورند و آنها را از خشم خدا می‌ترسانند همانند راهنمایی که در بیابان‌ها به راهنمایی مردم می‌پردازند... و این چنین است که آنها چراغ‌های آن ظلمات و راهنمایان آن شبهات شده‌اند... پس اگر آنها را در مقابل عقل خود مجسم نمایی، در جایگاه‌های ستوده و مجالس دیدنی خود در حالی که دفاتر اعمال خود باز نموده‌اند، آنها را اعلام

هدایت و چراغ‌های تاریکی‌ها می‌بینی، در حالی که فرشتگان اطراف آنها را گرفته و طمانینه و آرامش ایمان بر آنها فرود آمده و درهای آسمان به روی آنها باز شده است».

امام (ع) منشأ رسیدن به این درجات را ذکر دانسته. آغاز و انجام روش اینها را تعریف و مشخص نموده.

اینها را راهنما و مرشد مردم دانسته. ولی در مجموع صدر و ذیل این جریان هیچ صحبتی از علوم نقلی اعم از حدیث و فقه و تفسیر و غیره به میان نیاورده است.

با توجه به بیانات مشابه به خوبی روشن می‌شود که امام (ع) توجه و اهتمامی به روش متعابد نداشته و حداقل اینکه قائل به ارزش قابل‌ذکری برای آن نبوده است.

۸. در خطبه ۲۳۹ که در بخش الهیات می‌آید و ظاهراً درباره آل محمد (ص) است می‌فرماید: «هُمَ نَسِ الْعِلْمَ، وَمَوْتَ الْجَهْلِ. يَخْبِرُكُمْ جِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ، رَحِمَهُمْ مِنْ حِكْمِ مَنْطِقِهِمْ، لَا يَخَالِفُونَ الْحَقَّ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ. هُمْ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، وَوَلَدُ الْإِصْطِمَامِ. عَادَ الْحَقُّ فِي نَصَابِهِ، وَانْزَاغَ الْبَاطِلُ عَنْ مَقَامِهِ، وَانْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ مَنَابِتِهِ. سَوَّاهُ الْإِنْسَانُ عَقْلًا، وَعَايَةً وَرَعَايَةً، لَا عَقْلَ سَمَاعَ وَرَوَايَةً، فَإِنَّ رُؤَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَرُعَاةُ قَلِيلٌ؛ «انها حیث علم و مرگ جهلند حلم آنها از علم آنها و ظاهر آنها از باطن آنها و سکوت آنها از حیات سخن نهایی می‌کند. آنها با حق مخالفت نمی‌کنند و در آن اختلاف ندارند. آنها استون‌های دین و پناهگاه‌هایی برای پناه بردن. به واسطه آنها حق به جای خود برگشت و باطل از جای خود رانده شد و زبانش از بیخ بریده شد. آنها دین را تعقل نمودند که آن را خوب بفهمند و در آن خود رعایت نمایند نه برای اینکه بشنوند و برای دیگران نقل نمایند چون روایت‌کنندگان دین می‌باشد و رعایت‌کنندگان آن اندک».

۹. و به همین معنی در حکمت ۹۸ آمده که می‌فرماید: «مَقْلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رَعَايَةٍ لَا عَقْلَ رَوَايَةٍ، فَإِنَّ رُؤَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَرُعَاةُ قَلِيلٌ؛ «رسا خبر شنیدید آن را خوب دریابید دریافتی که در عمل منعکس شود نه دریافتی که در روایت منعکس شود. چون روایت‌کنندگان علم بسیارند و رعایت‌کنندگان آن اندک».

از بیانات امام (ع) در خطبه فوق که موقعیت و روش آل محمد (ص) در تلقی و نشر علم دین را از روش سایرین متمایز و مشخص می‌سازد نه تنها درباره نوشتن و ثبت علم دین در کتاب برای نسل‌های آینده هیچ اشاره‌ای نکرده بلکه نقل شفاهی آن را هم مورد تحسین قرار نداده و فضیلتی به حساب نیاورده و بلکه به نحوی آن را کار کم‌اهمیت و کم‌ارزش و مبتذل جلوه داده است.

هرچند خطبه مذکور در مقام بیان فضایل و امتیازات آل محمد است ولی حکمت فوق خطاب به اصحاب و یاران و شنوندگان خود می‌فرماید: در صدد فهمیدن و عمل به

علم دین باشید نه در صدد نقل و روایت علم و کاملاً واضح است که برای نقل علم، فضیلت و امتیازی حتی برای غیر آل محمد (ص) قائل نشده است.

۱۰. در وصیت نامه امام (ع) به امام حسن (ع) که تمام آن در بخش الهیات آمده است: (وَ أَنْ أَبْتَدِئَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَأْوِيلِهِ، وَ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَ أَحْكَامِهِ، وَ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ، لَا أَجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَى غَيْرِهِ، ثُمَّ أَشْفَقْتُ أَنْ يَلْتَبَسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَ آرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي تَلْتَبَسُ عَلَيْهِمْ. فَكَانَ إِحْكَامُ ذَلِكَ عَلَى مَا كَرِهْتُ مِنْ تَبْيِيهِكَ لَهُ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَيَّ أَمْرٍ لَا أَمْنُ عَلَيْكَ فِيهِ الْهَلَكَةُ، وَ رَجَوْتُ أَنْ يَوْفَقَكَ اللَّهُ فِيهِ لِرُشْدِكَ رَأً بِدَيْكَ لِقُصْدِكَ، فَعَهَّدْتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ. وَ عَلَّمْتُ - يَا بُنَيَّ - أَنْ أَحَبَّ مَا أَنْتَ اخْذٌ بِهِ إِلَى مِنْ وَصِيَّتِي تَقَرَّى اللَّهُ، وَ الْإِقْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ. وَ الْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوَّلِينَ مِنْ آيَاتِكَ وَ الصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ نَبِيِّكَ، فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنْ نَظَرُوا لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاطِقٌ وَ فَكْرٌ، كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ، ثُمَّ زِدْنَاهُمْ أَجْزَ ذَلِكَ إِلَى الْأَخْذِ بِمَا عَرَفُوا، وَ الْإِمْسَاكَ عَمَّا لَمْ يَكُنْ. رَأَيْتُ أَنَّ نَفْسَكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلْيَكُنْ طَلِبَكَ ذَلِكَ بِتَفْقَهُمْ وَ تَعْلَمَ لَا بِوَرُطِ شُبُهَاتٍ، وَ غُلُوِّ الْخُصُومَاتِ. وَ ابْدَأْ - قَبْلَ نَظَرِكَ فِي ذَلِكَ - بِالْإِسْتِعَانَةِ بِالْهَيْكَلِ، وَ الرَّجَاءِ بِالرَّحْمَةِ الَّتِي فِي رُفَيْقِكَ، وَ تَرْكِ كُلِّ شَائِئَةٍ أَوْلَجَتْكَ فِي شُبُهَةٍ، أَوْ أَشْلَمَتْكَ إِلَى ضَلَالَةٍ. فَإِذَا يَقَنْتَ أَنْ تَرَى صَفَةَ نَفْسِكَ فَخَشَّةً، وَ تَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمَعَ، وَ كَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا، فَانْظُرْ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ، فَإِنْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ وَ فَرَاغَ نَظْرُكَ وَ فِكْرُكَ، فَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا تَخِيطُ الْعُرْوَةَ، وَ تَتَوَرَّعُ الظُّلُمَاءَ، وَ لَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مِنْ خِيطٍ وَ لَا مِنْ خُلَاطٍ، وَ الْإِمْسَاكَ عَنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ).

ترجمه و توضیح عبارت فوق در چند بخش

۱. (وَ أَنْ أَبْتَدِئَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ... لَا أَمْنُ عَلَيْكَ فِيهِ الْهَلَكَةُ) «در نظر دین فقط قرآن و تأویل آن و مبانی و احکام اسلام را به تو بیاموزم و از ورود به مطالب دیگر خودداری کنم ولی چون ترسیدم آراء و گرایش های مورد اختلاف بین مردم که مطالب را بر آریا می باشد ساخته باعث اشتباه تو شود، به نظرم رسید که برخلاف میل تو مطالبی به تو بیاموزم که باعث جلوگیری از وقوع تو در آن اشتباهات شود و این بهتر از این است که تو را در این شرایط گمراه کننده به حال خود رها سازم».

از این عبارت استفاده می شود که بحث و جدل های کلامی در زمان امام (ع) در جامعه منتشر بوده است همان طور که در حکمت ۷۸ آمده که یک نفر شامی از امام (ع) سؤال کرد که آیا حرکت ما به سوی شام یک امر مقدر از جانب خدا بوده است؟ که در جواب او گفته: (وَ يَحْكُ! لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَا زِمًا وَ قَدَرًا حَاطِمًا) و همان طور که در

حکمت ۲۸۷ آمده که شخصی درباره قدر از او سؤال کرد و او در جواب گفت: (طریق مُظْلَم، فَلَا تَسْأَلُوهُ).

۲. (وَ اعْلَمُ - يَا بُنَيَّ - اَنْ اَحَبَّ مَا اَنْتَ اَخَذَ بِهِ اِلَى... وَ الْاِمْسَاكَ عَمَّا لَمْ يَكْتَفُوا) «و بدان که در نظر من بهترین مطلبی که تو از آن استفاده کنی یکی التزام به تقوی و پرهیز از معصیت خداست و دیگری اکتفا کردن به علم به چیزهایی است که خدا بر تو واجب نداده و سوم این است که به روش پدران و صالحان اهل بیت خود متمسک شوی چون آن هم برای خود جستجو نموده و به تفکر پرداختند و در نهایت برگشتند به همان چیزی که از اول شناخته بودند و خودداری از خوض در مسائلی که مکلف به آن نشده بودند».

از این باب استفاده می‌شود که بحث و جدل‌های کلامی و عقیدتی از ابتدای اسلام و طرح بحث پیش از آنکه عده‌ای از پیروان سایر ادیان به اسلام درآیند و رسوبات فکری و عقیدتی خود را در میان مسلمانان منتشر نمایند و سال‌ها پیش از آنکه کتب فلسفی و کلامی سایر ادیان به عرب ترجمه شود.

۳. از این عبارت، از عملیات قبل استفاده می‌شود که امام (ع) خوض در مسائل کلامی و بحث و جدل‌های عقیدتی را نمی‌پسندیده و اکتفا به ظاهر دین را ترجیح می‌داده ولی ضرورتاً برای پیش‌گیری از روع در شهادت به طرح مطالبی مربوط به آن مسائل پرداخته است.

۴. (فَإِنْ أَبَتْ نَفْسُكَ... وَغُلِّقَ الْخِصْفُ مَاتَ). ولی اگر نفس تو قانع به این نشد که به روش گذشتگان خود اکتفا کنی مگر اینکه خواهی که به کنی و شخصاً به نتیجه‌ای که آنها رسیدند بررسی، اولاً باید این تلاش و کوشش تو به هم منتهی نباشد نه اینکه بخواهی در باتلاق شبهات غوطه‌ور شوی و برای بحث و جدل و غلبه بر مخالفان به مدارکی دست یابی. در اینجا امام (ع) روش اهل بحث و جدل‌های کلامی و فلسفی مورد نکوهش قرار داده. و این مطلب نظیر همان است که در حکمت ۳۱ درباره ایمان فرمود: (... وَ الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمَ: عَلَى التَّعَمُّقِ، وَ التَّنَازُعِ، وَ الزَّيْفِ، وَ الشَّقَاقِ...).

۵. (وَ اِذْ اُتِىَ قَبْلَ نَظَرِكَ فِىْ ذٰلِكَ... فَانْظُرْ فِیْمَا فَسَّرْتُ لَكَ) «و قبل از هر چیز از خدا بخواه که تو را یاری نموده و در کسب معرفت موفق بدارد و ثانیاً هرگونه شائبه و ناخالصی از قبیل حب و بغض نسبت به فرقه‌ها و غلبه بر خصم — که باعث ایجاد شبهه در ذهن تو شده یا تو را به گمراهی سوق داده از ذهن خود بیرون کن. و وقتی که یقین کردی که قلب تو از شائبه‌های گمراه‌کننده تصفیه و برای دریافت معرفت آماده شده و حواس تو کاملاً جمع شده و اهداف تو در یک هدف متمرکز شده، به مطالعه این مطالب که در این وصیت‌نامه برای تو توضیح داده‌ام بپرداز.»